



خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

جمعه ۲۰ مارچ ۲۰۲۰

فریده نوری

سومین نوروز بدون مرجان

نوروز اولین روز بهار است که می گویند طبیعت از خواب زمستانی بیدار می شود، جامه رنگین به تن می کند و خوشی و شور و غلغله برپا میکند. اما افغانستان عزیز ما از چهل و دو سال به این طرف نوروزش به خون شهیدان گلگون کفن آراسته شده است و هرگر روی خوشی و شور و غلغله را ندیده است.

غم مملکت و مردم یکسو که یک غم دیگری بالای غم هایم افزود گشت که بزرگترین غم جهان برای من است.

غم از دست رفتن دختر دلبد و توتۀ جگرم که جگرم را سوخت و مرا در دریایی از غم و غصه فرو بُرد و چهار فصلم را برای همیشه زمستانی ساخت. چهار فصل من دیگر همیشه سرد و کرخت و بی نور و نمک و بی بهار است. غم عظیم رفتن نوبهارم به یک سفر دور و دراز و خواب ابدی که با رفتن او همه آرزوهای زندگیم بر باد رفت. مرجانم رفت، جان و جهانم رفت، نور دیدگانم رفت، قوت جانم رفت، یار مهربانم رفت، سرو روانم رفت و من همچنان منتظرم که او برمیگردد.

بر راه تو بنشسته جنون گریه کنم
دریا دریا سرشک خون گریه کنم
از هیچ مسافری نیابم اثرت
در کوتل عشق بیستون گریه کنم



بهار آمد گل آمد سنبل آمد، دخترم

بهار مادر تو بی گل آمد، دخترم

دخترم، نور بصرم، توتۀ جگرم، یار و یاورم، چنان در یک چشم بهم زدن به دیار باقی شتافت و مرا تنها گذاشت که تا به خود آمدم دیگر خیلی دیر بود. او رفت و من ماندم و آه و افسوس و درد و دریغ و غم و غصه و اشک و واویلا. بهار آمد، اما همانگونه که کشورم بی بهار است، من هم بی او بهاری ندارم.

بی تو چندین بهار آمد و رفت	بی تو گل ها شگوفه ها کردند
لاله ها جام پر شراب شدند	خنده بر گریه های ما کردند
بی تو چندین بهار آمد و رفت	تو هنوز از سفر نیامده یی
بر دلداری شکسته دلان	مرغک خسته پر نیامده یی



آرزو میکنم هیچ آدمی زاده ای درد فرزند را نبیند، هرچند در کشور برباد داده شده ما دیربست مادران بی فرزند می شوند و فرزندان بی مادر و نمی دانم این مصیبت چه زمانی پایان خواهد یافت. درد از دست دادن فرزند، دردبست استخوان سوز. نمی دانم ناله های مادران افغان در آن بالا ها گوش شنوائی خواهد یافت یا خیر!



[مرجانم] دخترم از خواب برخیز

شکر خندی بز، شوری بر انگیز

گل اقبال من ای غنچه ی ناز

بهار آمد تو هم با او بیامیز

[مرجانم] دخترم آغوش واکن

که از هر گوشه، گل آغوش وا کرد

زمستان ملال انگیز بگذشت

بهاران خنده بر لب آشنا کرد

[مرجانم] دخترم صحرا هیاهوست

چمن زیر پر و بال پرستوست

کبود آسمان هم رنگ دریاست

کبود چشم تو زیباتر از اوست



[مرجانم]، دخترم، نوروز آمد
تبسم بر رخ مردم کند گل
تماشا کن تبسم های او را
تبسم کن که خود را گم کند گل

[مرجانم]، دخترم، دست طبیعت
اگر از ابرها گوهر بیارد
وگر از گلش جوشد بهاری
بهاری از تو زیباتر نیارد
(فریدون مشیری)



نسیم رقص گل آویز گل فشانش نیست
که باغ خنده به گلبرگ ارغوانش نیست

بهار می رسد اما ز گل نشانش نیست
دلَم به گریه خونین ابر می سوزد

بهار نیست به باغی که باغبانش نیست
که یک ستاره لرزان در آسمانش نیست
دگر امید رسیدن به آشیانش نیست
کسی که هم نفسش است و هم زبانش نیست
که در بهار و خزان کار با جهانش نیست
دلی که چون دل من رنج جاودانش نیست



آخرین عکس مرجان قبل از سفرش به سوی ابدیت

چنین بهشت کلاغان و بلبلان خاموش
چه دل گرفته هوایی، چه پا فشرده شبی
کبوتری که در این آسمان گشاید بال
ستاره نیز به تنهائیش گمان نبرد
جهان به جان من آن گونه سرد مهری کرد
ز یک ترانه به خود رنگ جاودان نزند

(فریدون مشیری)

بهار آمد، بهار من نیامد
گل آمد گلگذار من نیامد
بر آوردند سر از شاخ، گل ها
گلی بر شاخسار من نیامد
چراغ لاله روشن شد به صحرا
چراغ شام تار من نیامد
جهان در انتظار آمد به اتمام
به اتمام انتظار من نیامد

(مشفق کاشانی)

دردا که بهار عیش ما آخر شد
دوران گل از باد فنا آخر شد
شب طی شد و رفت صبح از منزل من
افسانه افسانه سرا آخر شد.

(رهی معیری)

بی تو صبح سفید و روشن من
به سیاهی شام تار کشید
هر نگاهی که سبز بود و کی بود
زرد شد بس که انتظار کشید
چون شد آن نغمه های شاد
دلنشین خنده های ناز تو کو
گر می و شور عاشقانه کجا
[مرجانم] جذبۀ نیاز تو کو

